

کسانی انتخاب می‌کنند؟ پاسخ این است که شهروندان شایسته. اگر این سوال و جواب را بپذیریم پس بهتر است که روی شهروندان کار کنیم و اخلاق سیاسی مناسبی تمهید کنیم. نسبت اخلاق و سیاست، نسبت بسیار پیچیده‌ای است زیرا Real politics به‌قول علمای علوم سیاسی خیلی با اخلاق جور در نمی‌آید. با این همه می‌دانیم که از اخلاق گریزی نیست و باید از هر چیزی پرسش‌های اخلاقی کرد؛ دست‌کم راجع به همه کنش‌هایی که آدمی به اختیار آنها را انجام می‌دهد. در مدل سوم گفته می‌شود، باید اخلاقی سیاسی تمهید شود و رأی دهنده‌ها و رأی گیرنده‌ها بدان اخلاق سیاسی دعوت شوند.

### ▼ رأی دهندگان همیشه عقلانی و اخلاقی رأی نمی‌دهند

در اینجا دو فکت مهم وجود دارد که علوم اجتماعی به ما نشان می‌دهد. فکت اول اینکه رأی دهندگان نه به اندازه کافی عقلانی رأی می‌دهند و نه به اندازه کافی اخلاقی رأی می‌دهند. براساس دانش‌هایی چون اقتصاد رفتاری، روانشناسی‌های مدرن وروانشناسی اجتماعی، انسان موجودی است که به‌طور نظاممند بی‌عقل است. این بر خلاف تلقی افلاطونی و ارسطویی است که انسان را حیوان عاقل معرفی می‌کنند. از نظر این فکت‌های جدید اتفاقاً ماجرا برعکس این است؛ یعنی انسان هم الکن است و ناطق نیست. شمس تریزی می‌گفت، سخن گفتن جان کندن است. از‌طرف‌دیگر انسان به‌اندازه کافی عاقل هم نیست یعنی باز انسان به‌طور نظام‌مند خطاهای اخلاقی می‌کند؛ خطاهایی که predictable و اینها را categorize کرده؛ خطاهای شناختی، مغالطات منطقی، مکانیزم‌های دفاعی ای که غیرعقلانی اندو... بنابراین لب کلام اینکه، رأی دهنده عقلانی قصه و اسطوره است. برای همین کتابی نوشته شده به‌نام «اسطوره رأی دهنده عاقل: چرا دموکراسی‌ها، سیاست‌های بدی را انتخاب می‌کنند. (the myth of rational voter : Why Democracies Choose Bad Policies) یک راه برای اجتناب از چنین مشکلی این است که برخی پیشنهاد کرده‌اند که یک تست صلاحیت (competence) گذاشته شود و به هر صورت این امر سنجدیده شود که بالاخره شخص رأی‌دهنده خواندن، تحلیل و انجام کاری را بلد است یا نه؟ خب، این توصیه هم البته دشواری‌های خاص خود را دارد. هم به‌دوجه زیادی نیاز دارد، هم بالاخره ساده نیست که عده‌ای را یک‌به‌یک خواست، از آنها تست گرفت و بعد نتیجه گفت که شما صلاحیت دارید یا ندارید!

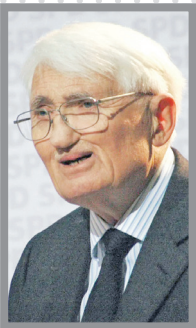
البته در اینجا توجه به یک نکته اهمیت دارد. اگر کسی صلاحیت نداشت بدین معنا نیست که او را به‌طور قانونی (Legally) از رأی‌دادن محروم کرد. در اینجا بحث بر سر حق اخلاقی است. در این زمینه باید توجه داشت که سه نوع حق را می‌توان از هم تفکیک کرد. گاهی بحث بر سر حق معرفتی است. برای نمونه، کسی می‌گوید دو ضربدر دو می‌شود پنج. بسیار خب، کسی که چنین ادعایی دارد، از نظر معرفتی حرف غلطی می‌زند، گاهی ممکن است کسی بگوید قتل انسانی بیگناه محض خنده، کاری نادرست است. در اینجا بحث حق اخلاقی مطرح می‌شود. در نهایت گاهی کسی می‌گوید، چراغ قرمز را رد نکنید. در اینجا او از حق قانونی دفاع می‌کند. بحث ما در اینجا در مورد رأی‌دادن بر سر حق اخلاقی (Moral Right) است. اتفاقی که در اینجا رخ می‌دهد این است که ما با رأی دهندگان نااعقل طرف هستیم؛ رأی دهندگانی که موقع رأی‌دادن منافع خود را در نظر می‌گیرند اما در شناخت منافع خود هم به‌نحو نظاممند دچار خطای می‌شوند.

### ▼ دموکراسی دانش‌سالار

بعضی از اندیشمندان در همین مدت از ایده‌ای دفاع کرده‌اند که به آن Epis democracy گفته می‌شود. Epis همانی است که در واژه Epistemology هم آمده است. Episteme یونانی به‌معنای دانش knowledge در انگلیسی است. در اینجا نباید آن معنای فوکوینی را وارد بحث کرد. نه، نکته درباره دانش است و ما نیز منظورمان این است که چگونه می‌توان در بطن دموکراسی دانش‌سالاری خلق کرد. Epis democracy بدیل دموکراسی نیست بلکه یک تئوری اخلاق سیاسی است برای بهتر کردن کارکرد دموکراسی. فکتی مهم در مسئله دموکراسی این است که دموکراسی مردم را incentivize می‌کند که به‌لحاظ سیاسی نادان باشند. incentive مفهومی اقتصادی است. گاهی اوقات در اقتصاد مشوق‌هایی تعبیه می‌شود و بعد از آن این مشوق‌ها نتیجه‌هایی گرفته می‌شود. مثلاً در شوروی سابق حساسیت زیادی وجود داشت که ورزشکاران رکوردها را بشکنند. رکورد بیشتر شکستن خیلی حسن بود. جایزه می‌دادند و تشویق می‌کردند. دونده معروف سرنگی یوبکا ۱۶ بار رکورد خودش را شکست. بنابراین incentivize یا تشویق و تحریک، تولید رفتار می‌کند. برای نمونه غذای مجانی تولید صف می‌کند. مردم به این محرک‌ها پاسخ می‌دهند. دموکراسی هم مردم را تحریک می‌کند که در حوزه سیاست نادان باشند. این البته ادعای سنگینی است که در ادامه بدان می‌پردازم.

### ▼ بد رأی‌دادن

فرض کنید به کسی که می‌خواهد رأی بدهد گفته شود که باید چیزهای بسیار زیادی درباره آمار، اقتصاد، فلسفه سیاسی و سایر دانش‌ها بداند. احتمالاً فرد رأی دهنده خواهد گفت، این چه کاری است؟ اگر ضمانتی وجود داشت که با رأی من تغییر ملموسی در حال و روز جهانیان و شادکامی مردمان ایجاد خواهد شد، باز این میزان دانش اندوزی و زحمت برای یک رأی، توجیهی داشت. این که آن ضمانت نیز وجود ندارد، می‌شود گفت، به‌صرفه



### برای حفظ فردیت باید مداوم صدای مخالف بود، یعنی دائم در گفت‌وگو بود. در این زمینه یکی از دقیق‌ترین تعبیرات دموکراسی در اندیشه غربی، صورت‌بندی یورگن هابرماس است. طبق نگاه هابرمس، دموکراسی یعنی گفت‌وگو (democracy as communication)، نظریه هابرماس البته با استفاده از آرای آستین و سرل درباره کنش زبانی ... پیچیدگی‌هایی دارد اما جان کلام او این است که ما در دموکراسی در حالت گفت‌وگوئی مدام هستیم و این امر البته آدابی نیز دارد. باید در آن کمترین میزان خشونت کلامی باشد

نیست که برای یک رأی این قدر زحمت بکشیم. یک رأی است دیگر. بنا به گرایش حزبی یا نظر دیگران رأی خواهم داد. شاید در تعبیر نیچه‌ای بشود این رأی را «رأی گله‌ای» نامید. نیچه البته این تعبیر را راجع به دینداری و اخلاق به کار می‌برد و می‌گفت، ما انسان‌ها به‌جای آن که خود اصالتاً دیندار یا اخلاقی باشیم، دنبال دیگران راه می‌افتیم. به هر روی در بحث رأی گله‌ای سخن این است که مثلاًدر کشوری دموکراتیک مثل آمریکا می‌بینیم کسانی برگزیده می‌شوند که به‌سختی می‌توان آنها را شایستگان دانست. بعید است کسی به‌راحتی بپذیرد که ترامپ و بایسن، شایسته‌ترین انسان‌ها هستند. آنها خیلی از این ادعا دور هستند.

با این تفاسیر نوعی وظیفه اخلاقی در اینجا لازم می‌آید تا بتوان در دل دموکراسی، شایسته‌سالاری و به‌تعبیر برخی از فیلسوف‌ها، دانش‌سالاری داشت. آن وظیفه این است که ما موظف هستیم در انتخابات و کنش‌های سیاسی، بد رأی ندهیم. حالا این بد رأی‌دادن یعنی چه؟ یعنی من رأی بدهم بدون اینکه دلایل کافی داشته‌باشم که این سیاست‌هایی که مدنظر کاندیداست، عادلانه یا دموکراتیک یا مفید هست یا نه؟ نه براساس این سنجه‌ها رأی ندهم، بلکه چون کسی گفته یا گرایش حزبی من چنین است رأی بدهم. نمونه‌ای دیگر از این رأی‌های بد، رأی‌هایی است که به base character معروف هستند. این رأی‌ها براساس شخصیت کاندیدا به او داده می‌شوند و رأی‌دهنده می‌گوید از شخصیت هم البته در علوم اجتماعی مورد بحث قرار گرفته است. از تاثیری در علوم اجتماعی سخن به میان می‌آید تحت عنوان halo effect که طی آن افراد می‌گویند کسانی که از میانگین جامعه زیباتر یا ثروتمندتر هستند، حتماً چیزی می‌دانند که چنین ادعاهایی دارند. خاطره خودم از چنین رأی‌هایی، رأیی است که در دوران دبیرستان من، خانمی با پوشش محجبه اما با آرایش خیلی غلیظ کاندیدای شورای شهر شده بود. این پوستر در عمل هر دو پاره شهروند ایرانی را incentivize می‌کرد؛ هم پاره سنتی راه، هم پاره مدرن را. در اینجا به‌جای آن خاتم‌رأی‌های character base داده می‌شد. این نمونه‌ای از بد رأی‌دادن است.

جز این اگر ما براساس باورهای غیراخلاقی رأی بدهیم، بد رأی داده‌ایم. برای نمونه رأی به حزبی و کاندیدایی که نژادپرست است. در اینجا منظور از اخلاق، اخلاق عینی است که عقلا از آن دفاع می‌کنند. نمونه‌ای دیگر از بد رأی‌دادن، رأی براساس چهل است. من رأی دهنده نمی‌توانم یک‌نمودار را بخوانم یا دانشی ابتدایی درباره اقتصاد ندارم اما رأی می‌دهم. روی‌هم‌رفته اگر هم بناسد که رأی بدهیم، وظیفه داریم بد رأی ندهیم. ما وظیفه نداریم رأی بدهیم. اصلاً رأی‌دادن حق است. حق هم یعنی اینکه ما حق داریم اعمال کنیم و حق هم داریم اعمال نکنیم. مخلص کلام اینکه حتی اگر تصمیم گرفتیم حق‌مان را اعمال کنیم، وظیفه داریم این حق یعنی رأی‌دادن را بد اعمال نکنیم.

### ▼ کنش‌های مضر جمعی

شاید سوال پیش آید که بنا بر چه برهانی وظیفه داریم بد رأی ندهیم؟ ممکن است کسی ادعا کند اصلاً هر طور دل‌مان خواست می‌توانیم رأی می‌دهیم. دلیلی که در این زمینه قابل عرضه است این است که بر‌خی از کنش‌های بشری به‌طور فردی مضر نیستند اما وقتی به‌طور جمعی انجام شوند و تعداد قابل توجهی آن را اعمال کنند، مضرند. به این دسته از کنش‌ها می‌گویند collective harmful actions. مثلاً فرض کنید من ماشینی آلاینده دارم و می‌گویم، ما یک ماشین آلاینده که من climate change و تغییر آب و هوا که اتفاق نمی‌افتد. حال در نظر بگیرید افراد زیادی مرتکب این عمل شوند. مشخص است که عملی زیان‌آور و موثر خواهد بود. بد رأی‌دادن هم چنین است و اگر جمع قابل توجهی آن را انجام بدهند نتیجه زیانباری در پی خواهد داشت. هیچ‌گاه یک تکراری موثر نیست، جز در مورد بسیار نادری که دوطرف به‌طور مساوی ۵۰ درصد آراء را کسب کرده باشند و اینک نیاز به یک تکراری است که برنده را مشخص کند. بااین همه اگر بد رأی‌دادن تبدیل به کنشی جمعی و گروهی بشود، وضعیت فرق خواهد کرد، بنابراین ما از نظر اخلاقی وظیفه داریم در کاری که به‌طور جمعی مضر است و نتایج بدی به‌بار می‌آورد، مشارکت نکنیم. چنین امری را حتی با شهودهای اخلاقی هم می‌توانیم بپذیریم. پس من وظیفه دارم ماشین آلاینده را از خانه بیرون نیآورم؛ ولو اینکه این ماشین آلاینده به‌تنهایی موجب تغییرات آب‌وهوایی نمی‌شود. در زمینه همین موضوع اجازه بدهید مثالی دیگر بزنم. همین الان در جهان با معضل فقر روزه‌و‌هستیم. فیلسوفی مثل پیتر سینگر می‌گوید، ما در زمینه فقر فقیر مسئولیت داریم. شاید کسی بپرسد مگر من آن را ایجاد کردم که الان مسئولیت‌رفعی را بر دوش من می‌گذاری؟ پاسخ این است که نه، تو ایجاد نکردی و مسئول رفیع فقر جهانی هم تو نیستی، اما مسئولیت داری بخشی از این معضل نباشی.

### ▼ نخبه‌گرای بد، نخبه‌گرای خوب

موضوع مرتبط دیگر با بحث امروز، بحث نخبه‌گرایی است که نمی‌توان آن را به‌خودی‌خود بد دانست. بهتر است گفته شود، نخبه‌گرایی را می‌توان به دو نوع خوب و بد تقسیم کرد. شما برای جراحی قلب باید پیش متخصص جراحی قلب بروید. حال اگر این متخصص دچار پارکینسون باشد و دستش بلرزد، جراح خوبی نیست. اینکه بگویند فقط ژورنمندان یا فقط سردان بورژوا سفیدپوست خوش‌تیپ حق رأی دارند نوعی نخبه‌گرایی بد است. بحث این است که شما حق رأی دارید اما وظیفه دارید بد رأی ندهید. این البته امری مسبوق به‌سابقه است و در سنت جمهوری خواهی نیز بوده است. در این سنت فرد از آن حیث که شهروند یک مدینه است، باید از برخی فضائل

مدنی (civic) برخوردار باشد. دموکراسی‌های لیبرال اما دیگر چندان به این ارزش‌ها و مفهوم غایت (Telos) بها نمی‌دهند. البته که خیلی از این مفاهیم باید دوباره احیا بشوند؛ کم‌اینکه ما الان برگشته‌ایم به ارسطو و مفهوم فضیلت (virtue) دوباره احیا شده است. امروزه متفکران اخلاق از اخلاق مبتنی بر فضیلت (virtue ethics) و حتی از معرفت‌شناسی مبتنی بر فضیلت (virtue epistemology) سخن می‌گویند.

برخی شاید بگویند با این تفاسیر رأی‌دادن کار بسیار شاق و سختی شده است. علاوه بر دانش نیازمند فضیلت هم شد. واقعیت این است که زیستن در شهر مدرن سخت است. به یک راننده اسنپ بنگرید. برای کسب درآمد باید کلی مهارت نقشه‌خوانی، رانندگی، کار با گوشی و... را بلد باشند. جامعه‌شناس مشهور، گئورگ زملر در مقاله کلاسیک «کلاتنشر و زندگی ذهن» (the metropolis and mental life) می‌گوید، در شهر آنقدر عواملی که باید بدان‌ها توجه کنی زیاد است که گاهی اوقات باید حساسیت‌زدایی صورت بگیرد، یعنی شهروندان باید از حساسیت‌های‌شان کم کنند. زندگی مدرن سخت است و باید دانش‌های مختلفی برای پیشبرد آن داشت تا برای نمونه فرق میان علم و شبه‌علم را بدانیم.

### ▼ معضل استبداد اکثریت

یک مصداق بد رأی‌دادن به‌خصوص در شرایطی که رسانه‌های جمعی زاده شده‌اند چیزی است که اسمش را گذاشته‌اند herd voting یا هر رأی‌دادن گله‌ای. از آغاز دموکراسی در یونان باستان یکی از دلایل مخالفت با دموکراسی این بود که دموکراسی این قابلیت را دارد که به یک نظام خودکامه و مستبد (tyranny) بدل شود. امروزه اما فلاسفه مدرن از «استبداد اکثریت» (tyranny of majority) سخن می‌گویند؛ مفهومی که دو توکویل دیبرستان من، خانمی با پوشش محجبه اما با آرایش خیلی غلیظ کاندیدای شورای شهر شده بود. این پوستر در عمل هر دو پاره شهروند ایرانی را incentivize می‌کرد؛ هم پاره سنتی راه، هم پاره مدرن را. در اینجا به‌جای آن خاتم‌رأی‌های character base داده می‌شد. این نمونه‌ای از بد رأی‌دادن است.

کنش سیاسی گله‌ای ما را دچار پدیده conformism یا دنباله‌روی می‌کند. دنباله‌روی یعنی من به‌جای اینکه خودم خودآیینانه، مستقل و آرا‌دانه فکر کنم و تصمیم بگیرم، از دیگران پیروی کنم. یکی از فضائل مهم و از پیش‌فرض‌های دموکراسی در عصر روشنی‌نگری، همین خودآیینی (autonomy) است. خودآیینی یعنی من، خود انتخاب کنم؛ آنچه‌ا را که فکر می‌کنم، خودفرا‌مایانه یا فکر خود انتخاب کنم؛ autonomous باشم، نه heteronomous یا کسی که کاری را انجام می‌دهد چون دیگرانی گفته‌اند. آیا این خودآیینی با راجع به متخصصان منافات دارد؟ خیر. ممکن است کسی خودآیینانه، با استدلال، گفت‌وگو و... به این نتیجه برسد که فلان فرد متخصص موضوعی است و باید به او رجوع کرد. بنابراین می‌توان خودآیینانه به نظر دیگران نیز گوش کرد.

### ▼ تناقض رأی گله‌ای با خودآینی

رأی‌دادن گله‌ای در تناقض با یکی از مهم‌ترین پایه‌ای‌ترین فضائل انسانی یعنی خودآیینی فکری است. خودآیینی فکری یعنی این من هستم که می‌اندیشم و تصمیم می‌گیرم که چه کنم. زائل کردن خودآیینی فکری، انسان را به پیروی از گله و نوعی میان‌مایگی (mediocrity) یا حتی کم‌مایگی جمعی سوق خواهد داد. در چنین وضعیتی صدای فردیت ما در شلوغی جمعیت گم می‌شود و در روزگار ما که شرایط رسانه توده‌ای مثل اینستاگرام حضور پررنگ دارد، تسلیم استبداد جمع شدن بسیار مهم است. هر انسانی نیازمند فضایی شخصی مصون از فشار اجتماعی است. در غیر این صورت به آدمی شبیه می‌شود که من بدان می‌گویم «خوابگرد سیاسی» (sleepwalker). چنین فردی راه می‌رود و کلی کار می‌کند اما بعد که به او می‌گویی، نمی‌داند چه کرده. این چیزی شبیه زامبی است. زامبی یعنی کسی که همه کارهایی که ما می‌کنیم را انجام می‌دهد، ولی اصلاً نمی‌فهمد مثلاً آب خوردن یا رفیع گرسنگی چه حس و حالی دارد؟ چنین موجودی از لحاظ رفتاری هم عرض انسان است اما از درون تاریک است. من اگر یکسره تسلیم استبداد اکثریت بشوم، هیچ فضای شخصی‌ای نداشته‌باشم، خودآیینانه عمل نکنم و خودآیینانه رأی ندهم، تبدیل به زامبی سیاسی یا خوابگرد سیاسی می‌شوم.

### ▼ اهمیت دموکراسی گفت‌وگویی

برای حفظ فردیت باید مداوم صدای مخالف بود، یعنی دائم در گفت‌وگو بود. در این زمینه یکی از دقیق‌ترین تعبیر از دموکراسی در اندیشه غربی، صورت‌بندی یورگن هابرماس است. طبق نگاه هابرمس، دموکراسی یعنی گفت‌وگو (democracy as communication)، نظریه هابرماس البته با استفاده از آرای آستین و سرل در‌باره کنش زبانی و... پیچیدگی‌هایی دارد اما جان کلام او این است که ما در دموکراسی در حالت گفت‌وگوئی مدام هستیم و این امر البته آدابی نیز دارد. باید در آن کمترین میزان خشونت کلامی باشد. حالا شما بنگرید به برخی صحبت‌ها در فضای مجازی که نشان می‌دهد فراغ از نظام حکمرانی که بر ما حاکم است، وضعیتی که ما نیز خود در آن هستیم، دموکراتیک و گفت‌وگویی نیست. نکته آخر این که هیچ بحث، گفت‌وگو، اختلاف‌نظر و منازعه‌ای نمی‌تواند به نابو بدل شود. گفت‌وگو کردن راجع به هیچ چیزی در جهان تابو نیست و اگر کسانی گفت‌وگو درباره برخی امور را ق‌دغن دانسته‌اند، مطمئن باشید که روحیه دموکراتیک ندارند.

### سینمای کلاسیک

## یک فیلم انقلابی

درباره لورنس عربستان



رضا صائمی

خبرنگار گروه فرهنگ

۶۲ سال از ساخت فیلم «لورنس عربستان» می‌گذرد، اما هنوز این شاهکار سینمایی تماشایی است. روایت زندگی حیرت‌انگیز و بسیار کوتاه توماس ادوارد لورنس، باستان‌شناس بریتانیایی که بعدها به مبارز آزادی‌خواه دستار به‌سر مشهور تاریخ کشورش تبدیل شد. اثری از «دیوید لین» و نقش‌آفرینی شماری از بهترین بازیگران تاریخ سینما مثل آنتونی کوئین، پیترا اوتول، عمر شریف و الک گینس. فیلمی که براساس زندگی «توماس ادوارد لورنس» باستان‌شناس، دیپلمات، نظامی و نویسنده بریتانیایی که در جریان جنگ جهانی اول از طرف انگلستان در عربستان حضور داشت، ساخته شده است و در ذیل ژانر بیوگرافی قرار می‌گیرد که فضایی ماجراجویی دارد. لورنس که رساله‌ی دکترای خود را زیر عنوان «قلعه‌های صلیبی» ارائه کرده بود، از آغاز جوانی سفرهای تحقیقاتی و پژوهشی متعددی به‌خاورمیانه کرده بود. به‌محض آغاز جنگ جهانی اول، لورنس از طرف ارتش بریتانیا به‌مصرف تا در امور اطلاعاتی به ارتش کشورش کمک کند. او که اطلاع عمیقی از اوضاع منطقه و علاقه‌ی فراوانی به‌عرب‌ها داشت، فرد ایده‌آلی برای جمع‌آوری اطلاعات و تعیین استراتژی بریتانیا در منطقه‌ی پراشوب خاورمیانه بود. در این زمان امپراطوری عثمانی دستخوش فروپاشی شده بود و جغرافیای سیاسی تازه‌ای باید در منطقه شکل می‌گرفت. لورنس در ۱۹۱۶ مشاور ملک فیصل در عربستان شد و به‌او کمک کرد تا علیه‌حاکمان ترک‌عرب‌ها بشورد و از پیشروی بریتانیایی‌ها به‌داخل سوریه حمایت کند. لورنس در کنفرانس صلحی که در پایان جنگ برگزار شد، از جفاکاری قدرت‌های بزرگ در حق عرب‌ها به‌شدت ناامید شد. او از آن پس تصمیم گرفت زندگی آرامی را به‌دور از نگاه مردم و رسانه‌ها سپری کند. لورنس عربستان که به‌یول حاصل از فروش پل رودخانه‌ی کوای (دیوید لین، ۱۹۵۷) سرمایه‌گذاری شده و ساخت آن چهار سال به‌طول انجامیده بود، چهار میلیون دلار هزینه در برداشت. فیلم که غالب صحنه‌هایش در لوکیشن‌های طبیعی فیلمبرداری شده‌بود، در خلق محیط خاورمیانه‌ای و گرمای رزم‌لذو صحرا- با آن ماسه‌های داغ که امواج پریچوتابی از نور و سراب را تولید می‌کرد- موفق است. لورنس عربستان، مثل همهی فیلم‌های جنگی خوب، در پس‌زمینه‌ای از حوادث فیزیکی میدان جنگ به بررسی کاراکتر اصلی قصه‌اش می‌پردازد. درست است که لورنس فیلم با لورنس واقعی -لورنسی که همجنس‌باز بود- تفاوت‌های زیادی دارد، اما کارگردان فیلمنامه‌نویس موفق شده‌اند وجوه متناقض موجود در کاراکتری را که به‌عنوان قهرمان قصه‌شان معرفی کرده‌اند به خوبی عرضه کنند. یکی از وجوه شخصیت حرفه‌ای دیوید لین، تمایل گریزناپذیرش به فیلمبرداری‌های عالی، پرهزینه و پرانرژی است. در اینجا شباهت‌هایی میان کارگردان و قهرمان‌های فیلم‌هایش دیده می‌شود. سرهنگ (الک گینس) در فیلم «پل رودخانه کوای»، باید مردانش را برای ساختن یک پل خوب- حتی اگر پل به‌جنگ دشمن بيفتد -به‌جلو براند. لورنس هم از صحرایی به‌صحرای دیگر در حرکت است و می‌کوشد از طریق آزمایش‌های سخت بدنی و جسمی به‌تهذیب و پاک‌ی روح دست یابد. او در صحنه‌ای از فیلم در پاسخ به این پرسش که «چرا این قدر صحرایا دوست داری؟»، می‌گوید: «برای اینکه صحرا پاک و منزه است...». «لورنس عربستان» قواعدی جدید برای ساختن فیلم در مقیاس‌های عظیم بنا نهاد. دیوید لین، فیلم‌های حماسی زیادی ساخته است اما فقط بعضی از آن‌ها توانسته‌اند به‌اندازه‌ی «لورنس عربستان» دیوانگی و هرج‌ومرج جنگ را به‌تصویر بکشند. این فیلم که برنده‌ی اسکار بهترین فیلم شد و امروزه از آن به‌عنوان یکی از آثار سینمایی کلاسیک یاد می‌شود، تا به امروز چندین مرتبه مجدداً اکران شده است. «لورنس عربستان» یک فیلم حماسی خلق‌العاده است که هم به‌عنوان یک فیلم ماجراجویانه کارکرد درستی دارد، هم می‌تواند بینشی جدید درباره‌ی جنگ جهانی اول برای بینندگان خود فراهم کند. اگرچه پخش این فیلم به‌دنبال توصیف‌های حاشیه‌سازی که از بعضی قبایل عرب ارائه‌داده بود در ابتدا ممنوع شد، اما خیلی زود همه دریافتند که این فیلم یکی از انقلابی‌ترین فیلم‌های تاریخ سینماست.

